

۴۱۴ ص → اطلاع کند اطلاع شود

۴۱۹ ص → یازدهم اول آمدن کمر خف است

۴۲۱ ص → یازدهم اول و دوم مدد کوی داده شود

۴۲۳ ص → در طول ۱۴ مرتبه صحت

۴۲۴ ص → یازدهم اول مدد کوی داده شود

۴۲۸ ص → هجدهم خف نه است

۴۵۱ ص → حرمت شر - خبر صحت است / علم الهم بل این است
موضوعات جاریه صحت /

۴۳۷ ص → یازدهم سوم کمری با کتب حال صحت اما فرق دارد

۴۳۸ ص → یازدهم دوم آیم فموده و سه سه سه سه

۴۳۹ ص → خط نه دنی صحت است

۴۴۰ ص → یازدهم دوم کمر خفیات دارد بعد رطله من طبع اما باز نوی سه
۴۴۷ ص → هجدهم خف نه است

۴۷۹ ص → آیم عالمین در اجتماع صحت آن است که بگوید توصیه اعتبار و خود علمی
در هر مورد

۴۸۲ ص → است اجتماعی در یازدهم اول خف نه است

۵۰۰ ص → خط ۱۳ این رتبه جا مانده است

۵۱۲ ص → هجدهم خف نه است
۵۲۶ ص → یک با زنی شود
۵۲۷ ص → نویسی است
خف نه

ص ۳۷۲ ← ۸۲ دربرای تصحیح است .

ص ۳۷۵ ← در علم افعال است .

ص ۳۷۷ ✓ ← دقت ۱۳۰ ؟ - مطابق بیان زعفرانی

ص ۳۸۳ ← در علم افعال است ۲ جا استباه دارد

ص ۳۸۴ ←

ص ۳۹۲ ✓ ← خطای خودش تکرار گرفت

ص ۳۹۳ ← خطای تکرار نکردن ۸۲ فاعلات

ص ۳۹۵ ← ؟ افعال است (نستیم عیسی)

ص ۳۹۶ ✓ ← بدین ترتیب درستی مانند و - و اگر افعال حذفیات دارد و قیده

ص ۳۹۷ ← و علم حذف کرده

ص ۳۹۸ ✓ ← در محل بودن حذف کرده است و اگر افعال

ص ۳۹۹ ✓ ← و اگر افعال درم با کسان حاج کما کسر حذفیات دارد

ص ۴۰۰ ✓ ← مدخل تصحیح است - آن کانی که حکمی است باینکه الف و کس

ص ۴۰۴ ✓ ← زیارت عاشقا مع خود می شود افعالات

ص ۴۰۵ ← و اگر افعال درم و کما کسر حذفیات دارد

ص ۴۱۳ ✓ ← و اگر افعال درم و کما کسر حذفیات دارد

✓ ص ۲۱۱ ← نواحی معدودان حرف ندادت

ص ۲۱۳ ← حرف ک تاء جا افتاده است.

ص ۲۱۴ ← آئین یار - لکھنوی حذف کرد.

✓ ص ۲۱۶ ← خط اول اضافی

ص ۲۱۲ ← آیه ۳۸ سورہ مائدہ نسخ است نہ ۸۳

ص ۲۱۳ ← علی حدیث الف مقعودہ دستبرد می خوار.

✓ ص ۲۱۴ ← دعای حذف رتبه است.

✓ ص ۲۱۴ ← تحت ستر اطفال من برای بنفیر اکرم حذف کرد.

✓ ص ۲۱۵ ← مراد این است، از آن ها علی ...

ص ۲۱۶ ← اینجا راجع به کفار ابد است کرده است تلاوت

ص ۲۱۶ ← خط آخر افتاده است

ص ۲۱۷ ← آئین حذف کرد

ص ۲۲۰ ← ۲۴ حدیث شی / ۱۹ حدیث شی در است.

ص ۲۴۹ ← مبدأ و تذلل و تدریج برای است صحیح است

ص ۲۵۰ ← خط آخر می خواهد وضاحت اینها اضافی است
خط دوم پس " اضافی دارد

صفحه ۲۰۷ ← عربستان سعودی طبعی باشد.

صفحه ۲۳۶ ← ~~فروع از فروع طبعی می باشد~~

صفحه ۲۳۷ ← من از هر یک ترجمه به این در مقام تفسیر است
و در حوصله حذف است.

صفحه ۲۳۸ ← صلی علی کلب رسد مطلوب الهامه والوا
ترجمه خواهاست.

صفحه ۲۴۷ ← از طریق قرآن ما آیات می کنیم

صفحه ۲۵۱ ← و سلم افغان است

صفحه ۲۵۶ ← لا تتبع اتباع الهول حذف شده است

صفحه ۲۵۵ ← و سلم افغان است

صفحه ۲۴۶ ← بجای توفیق بنی ملوک نام

صفحه ۲۷۰ ← در است است نقل علی
علی

۲۹۲ ← ۲۰
۲۹۵ ← ۲۰

۲۴ ح ۵

۱۹ ح ۵

۲۰
← آمین
للهالین
رکنہا حاجا

آنجا به مادر موسی علیه السلام وحی کردیم، معلوم است که مادر موسی ع؟ پیغمبر نبوده است که وحی تشریعی شده باشد. بلکه همان الهام قلبی است که به او رسیده است. حتی درباره ی غریزه هم گاهی تعبیر به وحی می شود.

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا﴾^۱

(و پروردگار تو به زنبور عسل <وحی> و (الهام غریزی) نمود که: از کوه ها و درختان و داربستهایی که (مردم) می سازند خانه هایی برگزین.)

ما به زنبور عسل وحی کردیم. مسلماً، زنبور پیغمبر نیست که وحی به او نازل بشود، این همان مسئله ی غریزه است. غریزه ای در وجود او قرار داده ایم که چنین می کند. پس کلمه ی وحی در قرآن کریم معانی مختلف دارد، یک نوع وحی از طرف خداوند به انبیاء نازل می شود که تشریع است و نوع دیگر الهامات قلبی است.

در اینجا به حواریین وحی کردیم، یعنی بر قلب آن ها الهام شد که به من و به رسول من ایمان بیاورید. مقدمات فراهم شد عقل به آن ها داده شد، اراده و اختیار داده شد، رسول فرستاده شد و مقدمات فراهم شد که ایمان بیاورید آن ها هم ایمان آوردند ﴿قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ایمان آورده ایم و شاهد باش که ما مسلم هستیم.

کلمه اسلام

کلمه ی اسلام هم که مکرر عرض شده است منحصر به دین خاتم نیست بلکه همه ی ادیان و همه ی انبیاء علیهم السلام دینشان اسلام بوده است، ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲ اساساً دین آسمانی اسلام است منتها انبیاء علیهم السلام در هر زمانی مناسب با شرایط آن زمان، اسلام را به نحوی ابلاغ می کردند و بر حسب شرایط زمان دستوراتی می دادند که همان اسلام عملی بشود.

پس ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾، همه مسلم اند. آدم علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، نوح علیه السلام، بقیه همه دارند اسلام را به بشر تبلیغ می کنند و دعوت به اسلام می کنند که اینجا هم حواریین گفتند: ﴿آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾

۱- سوره نحل، آیه ۶۸.

۲- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶.

پیغمبرشان خطاب کردند و گفتند «یا عیسیٰ ابنَ مَرْیَمَ» خود این خطاب خلاف ادب بوده است، برای اینکه شاگردان اگر استاد را به اسم صدا کنند این خلاف ادب است، ما تازه افراد عادی باهم حرف می‌زنیم اگر اسم شخص را ببریم خلاف ادب است، بانام فامیلی اسم می‌بریم، سابق کنیه معمول بوده است، در میان ما نام فامیلی برده می‌شود، اسم شخص را نمی‌بریم که خلاف ادب باشد، ^۱ تلچه رسد به اینکه، کسی بخواهد با پیغمبر، صحبت کند، و از شاگردان و یاران مخلص اوهم باشد. خطاب می‌کنند که «یا عیسیٰ ابنَ مَرْیَمَ»، چنین خطابی خیلی مؤدبانه نبوده است.

خداوند فقط انبیاء را که در قرآن اسم می‌برد، خطاب به اسم دارد، او خدا است و آن‌ها هم مخلوق خدا و بنده‌ی خدا هستند، جا دارد خداوند به اسم صدا کند: یا آدم، یا نوح، یا ابراهیم، یا موسی، یا عیسی، یا یحیی، یا زکریا، اینکه خدا اسم می‌برد، درست است و به‌جا هم هست. اما افراد عادی بخواهند با پیغمبر صحبت کنند، اسم ببرند این خلاف است، و لذا در سوره‌ی حجرات می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ^۱ آن کسانی که پشت حجره‌ی تو، می‌آیند و تو را به اسم، صدا می‌کنند، این‌ها نمی‌فهمند، این‌ها اکثرشان عاقل نیستند، جاهل‌اند، خلاف ادب عمل می‌کنند. پشت حجره‌ی تو داد می‌زنند تو را صدا می‌کنند «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ^۲ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ^۳ وقتی در حضور اوهم صحبت می‌کنید نه تنها اسم نبرید بلکه بلند هم صحبت نکنید آهسته صحبت کنید که اعمالتان هبط می‌شود. و لذا خدا هم در قرآن کریم در مورد شخص پیغمبر اکرم ﷺ خطاب به اسم ندارد.

سایر انبیاء را با اسم صدا می‌کند یا نوح، یا ابراهیم، اما درباره‌ی رسول خدا که می‌رسد هیچ از اول قرآن تا به آخر نداریم که خطاب به اسم شده باشد؛ گفته باشد یا محمد ﷺ. هر جا هست «یا ایها الرسول» «یا ایها النبی» به این عنوان خطاب می‌شود به اسم خطاب نشده است. البته اسم شریفشان، در قرآن در چند مورد آمده است ولی آنجا خطاب و به عنوان مخاطبه نیست، عنوانی است به این جهت که رسالتشان

۱- سوره حجرات، آیه ۴.

۲- همان و آیه ۲.

مُحَارِمِ اللَّهِ^۱ پرهیز از گناهان. در همان شب معراج ضمن همان حدیث فرمود که «الْوَرَعَ رَأْسُ الدِّينِ وَوَسْطُ الدِّينِ وَآخِرُ الدِّينِ»^۲ سرپای دین ورع و پرهیز است «وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ»^۳ تلاش و کوشش بدون ورع نافع به حال نخواهد بود.

ما در زندگی ورع، کم داریم. اصلاً مثل اینکه متروک شده است. صداوسیما ما برنامه‌های مثبت زیاد دارد، بنده روی این قسمت خیلی حساسیت دارم در واقع تکرار هم می‌شود. ما برنامه‌ی مثبت زیاد داریم برنامه‌های مثبت مثل، قرآن و نماز و سایر مطالب و مواعظ و بحث‌های علمی پخش می‌شود. اما لایه‌لای همین‌ها برنامه‌های تخریبی زیاد داریم. ورع کم است، ورع نیست و طبق این حدیث اگر ورع نباشد، اجتهاد و کوشش و تلاش شما نافع به حال نخواهد بود «وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ» بنابراین دائم فشار نیاوریم که به رخ بکشیم که بله ما این برنامه‌ها را داریم. اذان داریم، نماز داریم، اقامه داریم، نمی‌دانم مواعظ داریم، این‌ها را داریم اما ورع نداریم، ورع، پرهیز، نیست، بسیاری از صحنه‌های محرک در لایه‌لای این صحنه‌های مثبتی که ارائه می‌شود می‌آید که تخریب می‌کند، چه می‌شود کرد؟ این تخریب می‌کند، همین فیلم‌هایی که نشان می‌دهند و چه بسا آلودگی زیاد هم دارد و به نام مقدسات هم می‌نامند.

در مورد فیلم امام علی علیه السلام شنیدم یا اینکه بنده خیلی هم ندیدم، ولی یک قسمت آن را دیدم، چرا برنامه‌های محرک؟ یک زن آلوده ای را با ادا و اطفار بیاورند تا زمینه ای برای ابن ملجم درست کنند که بگویند ابن ملجم به شهوات او تحریک شد. این دارد ما را هم تحریک می‌کند. ابن ملجم درست نکند؟ چرا به نام مقدس می‌نامید؟ چرا نگفتید الخلیفه عثمان؟ اسم این سریال بشود الخلیفه عثمان، چرا می‌گویید الامام علی علیه السلام؟ به چه مناسبت؟ یک سریالی که آلودگی زیادی دارد، چرا به نام مقدس امام علی علیه السلام نامیده بشود؟ آیا از این سریال عقاید مردم تحکیم می‌شود؟ اخلاقیاتشان تهذیب می‌شود؟ یا اعمال عملی و احکام عملی شان تقویت می‌شود؟ چگونه است؟ نمی‌دانیم آیا یک قسمتی از تماشاکننده‌ها فقط به خاطر آن زن نیست که سریال را می‌بینند؟ یک قسمت عمده سراغ او می‌روند. نفس واقع اینکه تاریخ چطور شده است؟

۱- ابن عقد کوفی، احمد بن محمد، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام؛ ص ۱۳۵.

۲- دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)؛ ج ۱؛ ص ۲۰۳.

۳- احمدی مبانجی، علی، مکاتیب الأئمة علیهم السلام؛ ج ۴، ۲۲۵.

و آمدند، منظور اینکه، حضرت ابراهیم علیه السلام آن طمأنینه نفسانیه را می خواست که در مرحله شهود و عین یقین می رسد و خدا هم در قرآن از هر سه مرحله اسم برده است ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^۱ در آخر سوره ی واقع هم است ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾^۲ مرحله علم یقین، عین یقین و حق یقین. منظور اینکه طمأنینه نفسانیه یک مطلبی است که به مرحله شهود که برسد حاصل می شود.

اما جان های عالم قربان مولی المتقین امیرالمؤمنین علیه السلام که او فرمود: ﴿لَوْ كَشَفَ الْغِطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا﴾^۳ و آن مرحله ی دیگری است که ما از تصورش هم عاجزیم. در حضرت ابراهیم علیه السلام طمأنینه نفسانی نبود تا اینکه به مرحله اراده و شهود رسید، ولی مولای ما علیه السلام فرمود: آن چنان در مرحله ی یقین ام که اگر پرده ها کنار برود با چشم خود هم ببینم در عین حال بر یقینم افزوده نمی شود. یعنی نقصی در مرحله یقین نیست. آن مطلب دیگری است. و لذا معتقدیم که آن ها در مرحله ی عالی تری از عصمت و یقین و معرفت هستند که حتی انبیاء علیهم السلام هم دارای آن مرحله نیستند. در اینجا حواریین سؤال می کنند، تقاضا می کنند، که سفره ی آسمانی نازل بشود، یک هدفشان مطابق آیه این بوده است که، ﴿تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا﴾^۴ حالت طمأنینه نفسانیه و قلبی در ما حاصل بشود.

استفاده از تعبیرات نامناسب در کلام حواریین

خداوند در قرآن کار حواریین را نقل می کند و **دقت** در کلامشان نشان می دهد که تعبیراتی داشته اند که مناسب با شأنشان نبوده است. تقاضای ایشان درست بود، خواستند سفره ی آسمانی نازل بشود و به مرحله ی طمأنینه نفسانیه برسند. اما نحوه ی تعبیرها، تعبیرهایی است که با شأنشان مناسب نبوده است و آن متانتی که باید در امثال آن ها باشد، نبوده است و چه بسا آن ادبی که باید در پیشگاه خدا، رعایت بشود، آن ادب در تعبیراتشان رعایت نشده است. مثلاً ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ﴾^۵ حواریین به

۱- سوره ناکثر، آیات ۵-۷.

۲- سوره واقعه، آیه ۹۵.

۳- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۱۱۹.

۴- سوره مائده، آیه ۱۱۳.

۵- سوره مائده، آیه ۱۱۲.

تحکیم و تثبیت بشود، یعنی به جهت اثبات رسالتشان اسم برده می شود و لازم هم بود که اسم برده بشود تا رسالت او مبین و ثابت بشود و لذا «مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ» یا «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۱ این یک احترامی شده است از جانب خدا هم در باره ی شخص پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رعایت ادب شده است. پس منظور این است که خود این خطابی که حواریین به حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام داشته اند، با توجه به این که افرادی بسیار محترم و بزرگ و مؤمن بودند، خطابی خلاف احترام بوده است. مطلب و تعبیر زننده دیگر، اینکه «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ»^۲ این «هَلْ يَسْتَطِيعُ» هم مناسب شأنشان نبوده است؛ می گفتند آیا خدا می تواند این کار را بکند؟ این جمله که «خدا می تواند این کار را بکند»، مناسب شأن یک مؤمن کامل نیست/ خدا می تواند این کار را بکند؟ معلوم است. مگر شکی در قدرت خدا هست که می تواند؟ هر چند ایشان شکی نداشتند، و در این مطلب شکی نیست ولی می خواستند بگویند که آیا خدا برای ما مصلحت می داند، منظور این بوده است؛ که خدا مصلحت می بیند؟ تقاضای ما را می پذیرد؟ ولی به این عبارت تعبیر شده «هَلْ يَسْتَطِيعُ» آدم گاهی یک مطلب خوبی دارد و مرادش خوب است اما در تعبیر زننده است، یعنی تعبیرش خلاف ادب می شود مثلاً گاهی می خواهد مؤدب بگوید، می گوید من تشریف آوردم خانه شما، می خواهد بگوید خدمت رسیدم می گوید تشریف آوردم خانه شما، گاهی تعبیراتی این جور می شود. معروف است که هارون الرشید مأمون را بر امین ترجیح می داد با اینکه هردو فرزندش بودند و مادر امین، زبیده از این جهت ناراحت بود. چون مادر امین از مادر مأمون، جدا بود. یک روز به هارون گفت: شما چرا این قدر مأمون را بر امین ترجیح می دهید؟ هارون خواست نشان بدهد که مأمون مزیت و امتیازی دارد و لذا یک روز امین را در حضور مادرش خواست، و از او پرسید: که جمع مسواک چه می شود؟ بر حسب لغت عربی جمع مسواک چه می شود؟ او فکر کرد و گفت مساویک: مسواک ها. و درست هم بود، جمع مسواک، مساویک، می شود. جمع مفتاح، مفاتیح می شود. جمع مقراض، مقاریض، می شود. طبق قاعده، جواب درستی بوده است، جمع مصباح، مصابیح می شود. این

الحاج آقا

۱- سوره احزاب: آیه ۴۰.

۲- سوره مائده: آیه ۱۱۲.

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ ٢

صلی اللہ علیک یا مولانا یا امیر المؤمنین علیہ السلام، صلی اللہ علیک و علی آل
بیتک الطاہرین.

خدا یا به حرمت فاطمه زهرا علیہا السلام ما را پیامرز

توفیق بندگی به ما عنایت فرما

توفیق پرہیز از گناہان بہ ما لطف بفرما

حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما

آمین یا رب العالمین

~~والتَّحْلِيمُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ~~

۴۲

ملفوظات حم نوح

١- فتال نيشابورى، محمد بن احمد، روضة الواعظين وبصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج١؛ ص ٧٥.

۲- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لاین شهر آشوب) ج ۱؛ ص ۲۴۰.

﴿هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ اینجا ولایت تصرف تکوینی است، در قرآن کریم برای خدا هم ولایت تشریعی اثبات شده است و هم تکوینی. در این آیه به طور مطلق و به طور مفرد همان ولایت که برای خداست برای رسول و امام هم اثبات شده است و تکرار هم نشده است. اگر بنا بود ولایت امام فرقی با ولایت خدا داشته باشد لازم بود تکرار داشته باشد مثل؛ ﴿أَطِيعُوا﴾ که در ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ تکرار شده است و غیر از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ است. ﴿يُؤْمِنُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ غیر از ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾^۳ است و تکرار شده است. اگر در اینجا ولایت امام معنای مغایری داشت لازم بود بفرمایند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۴ از این ولی دوم ما می فهمیدیم این ولایت غیر از آن ولایتی است که ﴿اللَّهُ﴾ دارد و معنای دیگری دارد چون تکرار نشده و به طور مفرد آمده و جمع هم نشده است و ﴿أُولِيَّائِكُمْ﴾ هم نگفته اند. هم مفرد است و هم مطلق، قیدی هم همراه ندارد وقتی قیدی همراه ندارد یعنی ولایت مطلقه ی الهیه ثابت است همچنان که برای خداست برای رسول هم و علی علیه السلام ثابت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۵

اثبات مطلق ولایت

بنابراین نتیجه این شد؛ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ﴾ منحصرأ ولی شما، هم ولایت به معنای زعامت، ولایت به معنای مرجعیت دینی، ولایت به معنای تصرف در تمام شئون زندگی شما آن کسی که این حق را دارد ﴿اللَّهُ﴾ است، رسول او و آن کسی که در حال رکوع نماز، اعطاء زکات کرده است به اتفاق شیعه و سنی و روایاتشان مراد علی علیه السلام است منحصرأ اوست.

کسانی که تحت ولایت و زعامت الله، رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام بروند، حزب الله محسوب می شوند

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

۲- سوره ی توبه، آیه ی ۶۱.

۳- همان.

۴- سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.

۵- همان.

می‌رسد که همه‌ی مردم را با امامشان دعوت می‌کنند؛ یک عده دنبال آن‌ها می‌روند ما دنبال علی علیه السلام هستیم این برای ما کمال افتخار است.

اثرات محبت به ولایت و لزوم تبعیت

لذا روایتی در مورد محبتشان عرض می‌کنم که محبت او در دل و جان ما نشسته است فرمود که: من برای محبت علی علیه السلام در میان امتم همان انتظار را دارم که از کلمه‌ی توحید دارم.

﴿إِنِّي لَا رَجُولَ مَتَّى فِي حُبِّ عَلِيٍّ كَمَا أَرْجُو فِي قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱

همان برکاتی که متوقع و منتظر هستم که از کلمه‌ی توحید به امت برسد همان را توقع دارم که از حب علی علیه السلام به مردم برسد؛ یعنی حب علی علیه السلام همان تجلی توحید، است. خیلی مسئله است «حب علی عبادت» و «افضل» خیر العبادت^۲ محبت علی علیه السلام بالاترین عبادت‌ها است، خودش عبادت است خود محبت عبادت است. البته مسئله‌ی تبعیت مطلب دیگری است که در جای خودش محفوظ است، خود محبت که قلب انسان موج بزند از حب علی علیه السلام این خود عبادت است افضل عبادات است، چرا؟ چون محبت کار قلب است (قلب افضل اعضای وجود انسان است) و لذا کار قلب، عبادت قلبی افضل عبادات است، چون کار قلب محبت است و حب علی علیه السلام در قلب نشسته است بقیه مربوط به اعضاء و جوارح است، افضل عبادات، عبادت قلبی است می‌خواند «إِنَّ شَأْنَ عَلِيٍّ عَظِيمٌ إِنَّ حَالَ عَلِيٍّ جَلِيلٌ»^۳ علی شأنش عظیم با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، علی وزنش هم ثقیل است «إِنَّ وَزْنَ عَلِيٍّ ثَقِيلٌ» «مَا وَضَعَ حُبُّ عَلِيٍّ فِي مِيزَانٍ أَحَدٍ إِلَّا رَجَحَ عَلَى سَيِّئَاتِهِ»^۴ حب علی در دل هرکسی که بیفتد، در میزان در کفه‌ی ترازوی هرکس که قرار بگیرد بر سیئاتش ترجیح دارد.

ولی یک مطلبی هم هست، که مسئولیت آن سنگین است، محبت داری باز دنباله دارد همین که، من قربان اسمش بروم، قربان قبرش می‌روم این کافی نیست، قرآن می‌گوید

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص ۲۴۹.

۲- مجلسی، محمد باقر، سفینه البحار، ج ۷، ص ۹۹.

۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص ۲۶.

۴- همان.

خدا داده است، باب الحوائج شده است. دستش بخشنده شده است چون دست در راه خدا داده است. دستش بخشنده است، در خانه ی او کسی برود ناامید بر نمی گردد. امام صادق علیه السلام می فرمود که «كان عمنا العباس بن علي نافذ البصيرة صلب الإيمان»^۱ عموی ما عباس خیلی بصیرتش نافذ بود. امام این ها را در تعریف او می فرماید. می فرماید فرد عادی نیست. ایمانش محکم بود، عجیب این که یک شاعر معروفی ازری او خواست حضرت ابوالفضل علیه السلام را مدح کند. این شعر را گفت «يوم أبو الفضل استجار به الهدى» گفت روز عاشورا روزی بود که امام حسین علیه السلام به برادرش پناه برد؛ این را گفت بعد خودش پشیمان شد، خجالت کشید نکند این درست نباشد، این جسارت است که من بگویم امام حسین علیه السلام به برادرش پناه برد. این نبود. دیگر نگفت، آن مصرع بعدش را نگفت. حیا کرد. در خواب امام حسین علیه السلام را دید فرمود: درست است. خوب گفתי، همان حرف درست است. من روز عاشورا به برادرم پناه آوردم. خیلی عجیب است «يوم أبو الفضل استجار به الهدى»^۲ بعد خودشون شعر را فرمودند، خود امام حسین علیه السلام به سمت خودش فرموده: تو که نگفתי، حالا من می گویم اضافه کن «والشمس من كدر العجاج لثامها»^۳ آن روزی که خاک و گرد و غبار سرزمین کربلا چنان بلند شد، که خورشید نقاب به چهره گرفت، آن روزی که خورشید نقاب به چهره گرفت از گرد و خاک زمین کربلا، آن روز من پناه به برادرم بردم. خیلی مسئله مهم است. و لذا می فرمود «اركب بنفسی أنت- یا أخی»^۴ جانم قربان تو برادرم سوار شو. خب این جانم قربان تو امام بگوید، و یک وقت ما می گوییم، نه امام می گوید «اركب بنفسی أنت- یا أخی» من برادرت قربان تو، سوار شو مقابل لشکر برو چنین و چنان کن.

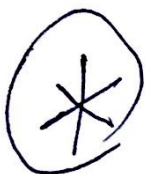
به شکرانه ی این نعمت ولایت و محبتی که به ما داده اند این هم عرض کنم در این نقل موثق دیدم، خودم تجربه نکردم ولی گفته اند کلمه ی عباس به حسب حروف ابجد ۳۳۱ و کلمه باب الحسین هم ۳۳۱ است، یعنی در خانه ی امام حسین علیه السلام باب الحسین است، بعد فرمودند کسی که در یک جلسه ۳۳۱ بار این را بگوید: «یا کاشف

۱- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام؛ ج ۳، ص ۱۸۴.

۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۹، چهره درخشان قمر بنی هاشم، رقم ۱۹۰.

۳- همان.

۴- ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف ص ۱۹۳، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۹.



در ایام بسیار مبارکی هستیم. مبعث شریف حضرت رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و میلاد سعید حضرت مولی الکونین اباعبدالله الحسین علیه الصلاة والسلام و ولادت مبارک حضرت قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل علیه السلام و هم میلاد مسعود وجود اقدس امام سید الساجدین، زین العابدین علیه السلام، ایام تجلی نور است. همچنان که در شب بیست و هفتم، شب مبعث این دعا را می خواندیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنَ الشَّهْرِ الْمُعْظَمِ وَ الْمُرْسَلِ الْمُكْرَمِ... فَإِنَّا نَسْأَلُكَ بِالْمَبْعَثِ الشَّرِيفِ وَ السَّيِّدِ اللَّطِيفِ وَ الْغَنَصِ الْعَفِيفِ»^۱

«خدایا از تو درخواست می کنم به تجلی اعظم در این شب از ماه معظم و به حق رسول مکرم.... ما از تو درخواست می کنیم به حق بعثت شریف و آقای مهربان و موجود پارسا»

ایام تجلی نور به همین تناسب آیه ای که تلاوت شد مربوط به هدایت نور است. آیه پانزدهم و شانزدهم از سوره مائده «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ» از جانب خدا برای شما نور آمده و کتاب آشکار و آشکارکننده، روشن و روشنگر. در این آیه ممکن است کلمه نور منظور از قرآن باشد یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد هر دو محتمل است. چون در خود قرآن، از قرآن تعبیر به نور شده است. در سوره ی اعراف می خوانیم که «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...»^۲ که آخر آیه «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»^۳ کسانی که اتباع از رسول می کنند و اتباع می کنند از نوری که همراهش نازل شده است. معلوم است که اینجا مراد از نوری که همراه رسول نازل شده است قرآن است و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم تعبیر به سراج منیر شده است. در سوره احزاب،

۱. کفعمی، شیخ تقی الدین ابراهیم، الابلد الامین والدرع الحصین، ص ۱۸۴

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷

۳. همان

بِسْمِ

دعای مربوط به شب صبح رسول اکرم (ص) توسط نویسنده وارد گردیده.

و در این متن حذف گردیده است

~ اللهم اني اسألك بالتجلي ~ ~ ~ ~ ~

آیه پانزدهم و شانزدهم سوره مائده مربوط به هدایت نور است. ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ از جانب خدا برای شما نور و کتاب آشکار و آشکارکننده و روشن و روشنگر آمده است. در این آیه ممکن است منظور از کلمه نور، قرآن یا رسول اکرم ﷺ باشد، هر دو محتمل است. چون در خود قرآن، از قرآن به نور تعبیر شده است. در سوره اعراف می خوانیم که ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾^۱ و در آخر آیه آمده: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ﴾^۲ یعنی کسانی که از رسول و از نوری که همراهش نازل شده است اتباع می کنند. معلوم است که اینجا مراد از نوری که همراه رسول نازل شده، قرآن است و از رسول اکرم ﷺ هم تعبیر به سراج منیر شده است. در سوره احزاب،

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذِنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۳
 «ای پیامبر ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و اندازکننده* و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش.»

رسول خدا به عنوان چراغ روشنی بخش معرفی شده است. تا خودش نور نباشد، منیر نخواهد بود. اگر مراد از نور، قرآن باشد، عطف ﴿كِتَابٌ مُبِينٌ﴾ عطف تفسیری می شود و اگر مراد از آن خود پیغمبر اکرم ﷺ باشد، عطف مغایر می شود. ولی در عین حال در

۱-سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲-همان.

۳-سوره احزاب، آیات ۴۵-۴۶.

الفلوات بین النواویس و کربلاء^۱ من گویی این صحنه را در مقابل چشم خود می بینم که گرگ های درنده ی بیابان کربلا بر من حمله آورده اند، بدنم را قطعه قطعه کردند ﴿کَافَىٰ بِأَوْصَالِي تَتَقَاطَعُهَا عَسَلَانِ الْفُلُواتِ بَيْنَ النّوَاوِیْسِ وَ کَرْبَلَاءَ﴾ آن روز آن جملات را می گفت ولی هنوز که صحنه به وجود نیامده بود.

اما چه گذشت بر خواهر بزرگوارش وقتی آن بدن قطعه قطعه شده را در مقابل چشم خود دید امام حسین علیه السلام می فرمود: چنین خواهم شد، بدنم را گرگ های درنده ی بیابان کربلا قطعه قطعه می کنند ولی خواهر بزرگوار آن بدن را با چشم خود دید و لذا گزارش به جد بزرگوارش می دهد:

﴿صَلَّىٰ عَلَیْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالْذِمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ... مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ﴾^۲ فرموده حضرت زین (س) کامل نیامده است درود فرشتگان آسمان بر تو باد، این حسین تو است که در خون غوطه ور است، اعضایش قطع شده و دختران تو به عنوان اسیر، عبور داده می شوند.

توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما.

آمین یا رب العالمین

۱- حسینی موسوی، محمد بن ابی طالب، تسلیة المُجَالِس و زینة المُجَالِس (مقتل الحسین علیه السلام)، جلد ۲، صفحه ۲۳۰.

۲- ابن طاووس، علی بن موسی، اللّهُوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۱۳۳.

فریاد می‌کشد جن و انس همه دست‌به‌دست هم بدهند همه‌ی بشر صُفحا، بُلغا، مبتکرین، مخترعین، دانشمندان، هر که هستند در عالم دست‌به‌دست بدهند مانند این قرآن بیاورند از ابعاد مختلفش از فصاحتش، بلاغتش، قانون‌گذاری‌اش، اخبار از غیبش این که هست بیاورند الآن معجزه است دارد تَحَدّی می‌کند؛ یعنی مبارز می‌طلبد، هست کسی؟ و در طول چهارده قرن هم آمده‌اند به میدان قرآن مبارزه کرده‌اند و شکست خورده‌اند. پس این خودش معجزه است اینکه معجزه شد یعنی خودش آیت است، ثابت می‌کند که آورنده‌ی من نبی است. این اثبات می‌کند که آورنده‌ی من نبی است. من کلام خدا هستم محصول فکر بشر نیستم و کلام خدا هم تصدیق کرده نبوت او را گفته محمد رسول الله اللهم صلی علی محمد و آل محمد.

پس خدا قرآن این خودش اثبات این که این معجزه است که حالا در ده دقیقه نمی‌شود که کتاب‌ها نوشته‌اند در این مطلب هر که خواست مراجعه کند اهل تحقیق است دیگر، مراجعه کنند اعجاز قرآن با بیانات مُستدل و مُحقق ثابت شده که معجزه است و این معجزه اثبات کرده رسالت آورنده‌اش نبوت او را پس او شد صادق و مُصدّق از جانب خدا شد مُصدّق، تصدیق شده که نبی است پس او گفته که موسی علیه السلام نبی بوده، عیسی علیه السلام نبی بود، رسول بوده «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ..... وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ»^۵

(از طریق قرآن ما اثبات می‌کنیم که قرآن رسول شد هم صادق هم مُصدّق، بعد شد مُصدّق). حالا این نبی تصدیق می‌کند نبوت موسی و عیسی علیه السلام را. او تصدیق می‌کند نبوت آدم علیه السلام را نوح علیه السلام را، ابراهیم علیه السلام را و همه را. پس ما که اُمّت اسلامی هستیم ما دلیل داریم بر نبوت همه‌ی انبیاء.

ما دلیل داریم بر نبوت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیه السلام جمیعاً. چرا؟ از کجا؟ از همین راه قرآن. می‌گوییم ما قرآن معجزه‌ی محسوس، ملموس، عینی و خارجی داریم و این معجزه اثبات می‌کند نبوت آورنده‌اش را، و او

۵. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۶۱.